هوالعلیم

بررسی معنای امام و نبی و اثبات برتری مقام امامت بر نبوت (1)

اثبات جایگاه امامت با بررسی آیات مربوط به حضرت ابراهیم

برگرفته از کتاب «امام شناسی»
حضرت علاّمه آیت‌الله حاج سیّد محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس سرّه

بسم الله الرّحمن الرّحيم
و صلّى الله على محمّد و آله الطاهرين
و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين
و لا حول و لا قوّة الا بالله العلىّ العظيم.

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً﴾[1]

معناى امام و برترى مقام امامت بر نبوت

بايد در اين آيه مباركه بحث نمود كه مراد از امام چيست؟ و هدايت به امر خدا كداماست؟ و تعليل امامت به صبر و ايقان به‌آيات خدا چه ربطى به امامت دارد؟

براى توضيح معنى امام مى‌گوئيم: كه خداوند مى‌فرمايد:

﴿وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً ۞ قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾[2]

و ياد آور وقتى را كه خداوند، ابراهيم را به‌امتحاناتى آزمايش نمود، و او از عهده آنها به‌خوبى برآمده، آنها را تامّ و تمام به‌جاى آورد، خداوند فرمود: حال من تو را بر مردم امام قرار دادم.

ابراهيم گفت: آيا امامت را در ذرّيه من نيز قرار دادى؟ خداوند خطاب نمود: كه عهد من به ستمكاران نخواهد رسيد.

امامتى را كه خدا به ابراهيم داد، در زمان پيرى آن حضرت بود؛ چون طبق مدلول اين آيه بعد از عهده برآمدن از امتحانات بود؛ و مهمّترين امتحانات او داستان ذبح فرزندش اسمعيل است، و خداوند اسمعيل و اسحق را در سن پيرى به آن حضرت داد. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعاءِ﴾[3]

حمد و ستايش اختصاص به خدا دارد، خدائى كه در سنين پيرى به‌من اسمعيل و اسحق را بخشيد، و به‌درستى كه پروردگار من درخواست و دعاى بندگان را مى‌شنود.

و چون هنگام اعطاء امامت به آن حضرت، او تقاضاى امامت براى ذريّه كرد پس اين اعطاء و سؤال در حال وجود ذريه كه در سنين پيرى بوده است واقع شده است؛ و قبل از پديد آمدن ذريّه با وجود يأس و نوميدى ابراهيم، اين سؤال و تقاضا از نقطه نظر ظاهر بى‌جاست.

كسى كه از اولاد آوردن به‌كلّى مأيوس است معنى ندارد بگويد: آيا به ذريه من هم امامت را مى‌دهى؟ او بايد از اين دعا رفع يد كند، يا لا اقلّ بگويد: إِنْ رَزَقْتَنِي ذُرِّيةً؛ اگر بعد از اين ارادات تعلّق گرفت و با وجود ياس من، اولادى به‌من دادى آيا منصب امامت را در آنها قرار مى‌دهى يا نه؟

---

[1] سوره بقره ٢ ـ آيه ١٢٤.

[2] همان

[3] سوره ابراهيم: ١٤ ـ آيه ٣٩

دلیل آنکه ابراهیم از اولاد آوردن مأیوس بود آیات قرآن کریم است. ﴿وَ نَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْراهِيمَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ * قالُوا لا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ عَلِيمٍ * قالَ أَ بَشَّرْتُمُونِي عَلى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ * قالُوا بَشَّرْناكَ بِالْحَقِّ فَلا تَكُنْ مِنَ الْقانِطِينَ﴾[1]

ای پیغمبر آنها را از میهمانان بزرگوار ابراهیم خبر بده (فرشتگانی که چون برای عذاب قوم لوط می‌رفتند، از خیمه ابراهیم گذر نموده، و به‌عنوان میهمانی وارد خیمه شدند) در وقتی‌که بر ابراهیم وارد شده و بر او سلام کردند (ابراهیم برای آنان غذائی آورده و چون فرشته بودند نخوردند.)

ابراهیم گفت: ما از شما ترسانیم!.

گفتند: نترس (ما به شما کاری نداریم و برای عذاب قوم لوط می‌رویم)، اینجا آمده‌ایم که تو را به‌طفل دانائی بشارت دهیم.

ابراهیم گفت: آیا به‌من بشارت اولاد می‌دهید، در حالی‌که پیری مرا در برگرفته، مرا به چه بشارت می‌دهید؟

گفتند: ما تو را بحقّ بشارت می‌دهیم، و از مأیوسان رحمت الهی مباش.

عیال ابراهیم، ساره نیز از آوردن اولاد مأیوس بود. ﴿وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ قالَتْ يا وَيْلَتى أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلِي شَيْخاً إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ قالُوا أَ تَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللهِ رَحْمَتُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾[2]

زوجه ابراهیم ایستاده (و سخن او را با فرشتگان می‌شنید) پس خندید، و ما او را بشارت به اولادی بنام اسحق دادیم که در دنبال او یعقوب خواهد بود.

ساره گفت: ای وای بر من! آیا من می‌زایم، و بچّه می‌آورم در حالی‌که من پیرزنی هستم، و این شوهر من است که به شیخوخت و پیری رسیده، این امری است بسیار عجیب.

گفتند: ای ساره آیا تو از کار خدا در شگفت هستی؟ این رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت است، و او حمید و مجید است.

از این آیات، یأس حضرت ابراهیم از اولاد در سنّ پیری به‌خوبی واضح می‌شود؛ و بنابراین تقاضا و سؤالی که بر امامت ذریه در حال اعطاء منصب امامت به او بوده است، در سنین پیری که خداوند به او اسمعیل و اسحق را داده بود، واقع شده است.

بنابراین نتیجه این می‌شود که امامت ابراهیم بعد از نبّوت او، و در سنّ پیری بوده است، یعنی امامت غیر از نبوّت است؛ بلکه مقامی عالی‌تر و والاتر از آن‌است.

روی این زمینه مراد از آیه ﴿إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً﴾ یعنی تو را مقتدائی قرار می‌دهم که افراد بشر بتو اقتدا کنند، و از گفتار و کردارت پیروی کنند.

پس امام کسی است که مردم باید در کارهای خود و گفتار خود و سلوک خود، و بالأخره در افکار و عقائد و اخلاق و ملکات خود از او تبعیت کنند.

نقد برداشت برخی از مفسرین از معنای امام در آیه شرفه

از همین جا بعضی از مفسّرین به اشتباه افتاده و تصوّر کرده‌اند که مراد از امام در این آیه شریفه همان معنای نبوّت است، چون مردم به پیغمبر اقتدا می‌کنند در دین خود؛ و شاهد آورده‌اند این آیه را.

---

[1] سوره الحجر: ۱۵ ـ آیات ۵۱ الی ۵۵

[2] سوره هود: ۱۱ ـ آیه ۷۱ ـ ۷۳

﴿وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللهِ﴾[1]

و این توهم بسیار بی‌جاست زیرا اوّلًا لفظ اماماً در قول خدا: ﴿إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً﴾ مفعول دوّم جاعلک می‌باشد، و چون جاعل اسم فاعل است و اگر معنی ماضی داشته باشد عمل نمی‌کند و مفعول نمیگیرد مسلمّاً به معنی حال و استقبال است.

یعنی ای ابراهیم من از این به‌بعد تو را امام قرار می‌دهم و چون ابراهیم در حال این خطاب منصب نبوّت را داشته است مسلّماً امامت غیر از نبوّت است.

به علاوه خود همین خطاب که من تو را امام قرار می‌دهم، وحی آسمانی بوده و بدون منصب نبوّت صورت نمی‌گیرد، و بنابراین حضرت ابراهیم قبل از منصب امامت پیغمبر بوده است و امامت در اینجا به معنی نبوّت نخواهد بود.

و ثانیاً، گفتیم که این منصب امامت بعد از امتحانات ابراهیم و از جمله ذبح فرزندش اسمعیل در سنین پیری بوده است، و مسلمّاً قبل از آن وقت ابراهیم پیغمبر بوده؛ چون قبل از اولاد آوردنش که ملائکه در حال عبور برای هلاکت قوم لوط در پیش او حاضر شدند نبی مرسل بوده است، و نتیجه این می‌شود که امامتش بعد از درجه نبّوت بوده است.

معنای امام و نبی و وصی و تفاوت آنها

علّت اشتباه اینگونه از مفسّرین، کثرت دوران لفظ امام است در غیر موارد صحیحه به تسامحات عرفیه، به‌طوریکه تصوّر کرده‌اند هر کس جنبه ریاست و تفوّقی داشته باشد می‌توان او را امام گفت، و چون پیغمبر مُطاع است و تفوّق دارد لذا تعبیر از او به امام شده است.

لذا بعضی امام را در این آیه مبارکه به نبیّ، و بعضی به رسول، و بعضی به مُطاع، و برخی به وصیّ و خلیفه، و رئیس و قائد، تفسیر و تعبیر نموده‌اند و هیچیک از آنان صحیح نیست؛ چون معنی نبی از نبأ است و نبا به معنی خبر است.

نبی کسی است که خدا از درونش به او خبر می‌دهد و این غیر معنی امام است؛ همچنین رسول کسی است که مأموریت برای تبلیغ دارد و لازمه آن این نیست که مردم او را مقتدا بدانند و در ظاهر و باطن از او پیروی کنند و کلام او را بشنوند و عمل کنند و بنابراین معنی رسول نیز غیر معنی امام است. امّا مطاع یعنی انسان به حیثی بوده باشد که مردم مطیع او باشند. این لازمه نبّوت و رسالت است و غیر معنی امامت.

و امّا خلیفه و وصّی معنای نیابت دارند نه امامت و رئیس نیز کسی را گویند که مصدر حکم باشد و لازمه او مطاع بودن اوست و هیچیک از اینها معنی امام نیست. امام از ماده امّ یؤمّ و همان‌طور که ذکر شد، مقتدا بودن است و امام مطلق کسی است که در تمام شئون از سکون و حرکت، خواب و بیداری، ظاهر و باطن، گفتار و کردار، عمل و اخلاق، عقیده و ملکات، همه و همه مردم باید از او پیروی نموده، و نگاه به او کرده، طبق آثار او از او تبعیت کنند.

و لذا می‌بینیم در این آیه مبارکه این معنی برای امام بسیار بجا و پسندیده است، که خدا به ابراهیم بگوید: (پس از آنکه به مقام نبوّت و رسالت یعنی به مقام تلّقی وحی آسمانی و ابلاغ آن به افراد انسان رسیده است) حال من تو را مقتدا قرار دادم که از هر جهت باید از شئون تو پیروی کنند.

ولی هر یک از آن معانی مذکور را به جای امام بگذاریم معنی درست نمی‌شود: صحیح نیست بگوئیم (بعد از دارا بودن مقام نبّوت و رسالت) انی جاعلک نبیاً او رسولًا او خلیفةً او وصیاً او رئیساً.

و نیز باید دانست که تخالف معنی امام با معانی این الفاظ، مجرّد عنایت لفظیه و اعتبارات کلامیه

---

[1] سورة النساء: ٤ ـ صدر آیه ٦٤

نیست، بلکه اختلاف در حقائق معانی آنهاست، در معنی امام حقیقتی است که هیچ یک از معانی آن الفاظ دارای آن حقیقت نیست.[1]

[1] . این مقاله از کتاب امام شناسی ج اول، ص ۱۲۷-۱۳۱ گرداوری شده است.